

• — • — • (پنجشنبه ششم صفر) — • — •

صبح از خواب برخاستیم الحمد لله احوالمان لایحیل خوب است امیر بهادر جنک آمد صحبت میکردیم خواستیم بگوئیم جناب اشرف اتابک اعظم را صدا کنند بیاید که یکدفعه دیدیم خود اتابک اعظم آمد فرمودیم معنی القلب یدی الی القلب همین بود که حال میخواستیم بگوئیم شما را صدا کنند بیایید خودتان آمدید یا اتابک اعظم همینطور صحبت میکردیم و میآمدیم فخر الملک آمد مخصوصاً فرمایشی فرمودیم فخر الملک یادداشت کند وضع صحرارا که براز گل بود تمام صحرا چمن سبز و خرم گل های زرد رنگ خیلی خیلی با صفا بود جنرال نیکلایف مهماندار را هم خواستیم آمد توی واگن يك افسیه دان مرصع باو مرحمت فرمودیم دو انگشتر الماس هم به صکاکا خانوسکی التفات فرمودیم یکی برای خودش یکی برای خانم آمدیم تا يك استاسیون به ولاچسکی مانده جمعیت زیادی بودند میآمدیم همه جا گل بود و گیاه سرداب ها بود که دریاچه ها تشکیل داده بودند دور دریاچه ها پر از گل های زرد بود اغلب جاها هم جنگل دستی و طبیعی بود آمدیم تار رسیدیم به پست ولاچسکی آنجا هم جنرال (دراکو میرف) آمده حاضر بود ، این ایالت از نظامی و قلمی تمام سپرده اوست . سیصد هزار قشون در اداره اوست . پست ولاچسکی قسمت پولونی روسی است . ولاچسکی هم اسم رودخانه است که سرحد روس و اطریش است این خاک سرحد اطریش هم قسمت پولونی اطریش است . پای این جنرال (دراکو میرف) را گلوله توپ قدری برده است . نشان سنت آندر و همایل آبی از دولت روس دارد . صاحب منصبان نظامی که دیروز همراه آورده بود امروز هم اینجا حاضر بودند . در گار هم دسته موزیک و سر باز گرد حاضر بودند . پیاده شدیم موزیک زدند از جلو آنها گذشتیم . بعد دقایقه کردند يك انگشتر الماس هم به جنرال مرحمت فرمودیم بعد آمدیم توی اطاق استاسیون روسیه آنهار خوردیم . بعد از نهار دوسه تلگراف بطهران نوشتیم . هوا هم ابر بود و میبارید صدای رشیدی هم کرد يك قدری هم سرما نگیج رفت . بعد آمدیم به ترن اطریشها قوام السلطنه که آمده بود از وینه دیده شد . ترن امپراطور اطریش را برای ماحاضر کرده آورده است . احوال عضد السلطنه و عین السلطنه را بر رسیدیم . ترن خوبی بود و واگن های خوب داشت . جنرال مهماندار و سایر مهماندار ها هم توی واگن ما ایستاده بودند حرکت کردیم تا يك استاسیون همراه بودند ، بعد ترن ایستاد مرخص شده رفتند و ما آمدیم تار رسیدیم به يك استاسیون دیگری ، يك گوساله را هم دیدیم اول خیال کردیم سگ است سفید و زرد ابلق بود از ترن رم کرده و زمین خورد قریب یک ربع ساعت کله اش زمین بود پاهایش هوارفته بود و همینطور مانده بود نمیدانستیم سگ است یا گوساله آخر با دور بین دو چشم نگاه کردیم دیدیم گوساله است ، وزیر دربار و سیف السلطان هم پیش ما بودند ، عصری رقم واگن جناب اشرف اتابک اعظم زیمانخان قوام السلطنه آنجا بود صحبت کردیم صکلیشه بود ، بعد ندیم السلطان آمد قدری فرانسه خواندیم

کافذهای میرزاملحکم خان نظام الدوله را هم اتابک اعظم آورده بود خواندیم قرار رفتن ایتالیا را دادیم
 همراهینطورچین و گل و جنگل است تماشا می کردیم ، فخرالملك امیر بهادر جنگ سیف السلطان موثق الملك
 آقاسید حسین و سایرین بودند صحبت می کردیم شب شد شام خوردیم روضه خواندند خوابیدیم

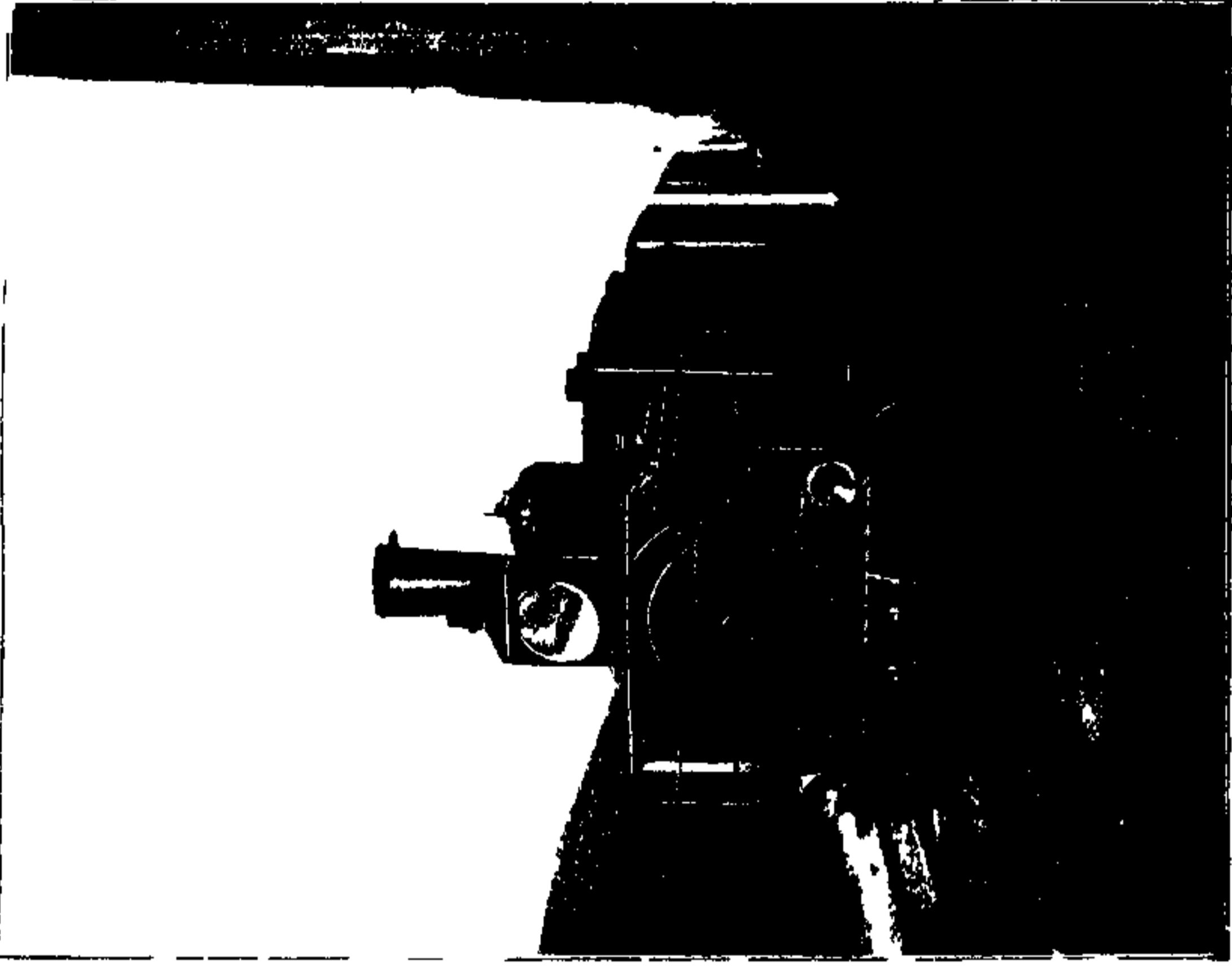
— اسمی استاسیون و شهرهاییکه از بادکوبه تا ولاجی دیدیم از این قرار است —

Bacou	بادکوبه
Ka-chimas	قاجز
Derbende	در بند
Petroskport	پتروسک پورت
Grosni	گروزی
Beslan	بسلان
Prokladmaya	پروکلادنایا
Nevinnaniska	نوینونیسکا
Armourir	آرموریر
Kavkaskaya	کاوکاسکایا
Tihorikaya	تیهوریکایا
Pavlovskaya	پافوسکایا
Krilavskaya	کریلوسکایا
Restoff	رستوف
Taganrog	طغانرق
Matveeff kurgan	ماتفیف کرگان
Kharzisk	خارزیسک
Zelannaya	زلانیا
Tchaplino	چاپلینو
Sinelnikova	سینلنیکوا
Ekaterinaslav	یکاتریناسلاف
Verchnedneprovsk	ورخیزرووسکی

Piatikhathi	یا پیاخا
Kalaleivka	قارالیوفا
Znamenka	از نامونقا
Kamenka	قامنقا
Zuetkowo	تسویتسکوو
Korsun	قورسورا
Alschanetza	اولشانیا
Fastow	فاسینده ف
Kazatin	قازاتین
winnitya	وینیتا
Proskurow	پروسکو روف
walatehisk	والاچیسک

« () - () » ﴿ جمع هفتم صفر ﴾ ﴿ () - () »

صبح از خواب بیدار شدیم از تفضلات خداوندی و از توجه خامس آل عبا علیه آلاف التحية والثناء الحمد لله احوالم خیلی خوب است دعاها مان را خواندیم جناب اشرف انابك اعظم را خواستیم و نشسته بودیم صحبت میکردیم پس از آنکه بجهت تمام شد وزیر دربار فخر الملك سيف السلطان حاجب الدوله امیر بهادر جنگ آمدند صحبت میکردیم و میآمدیم یک خرگوشی که خیلی نزدیک شده بود دیدیم اگر تفنگ کوچک حاضر بود زده بودیم دیشب هم ترن ایستاده بود و خوب خوابیدیم صبح سر آفتاب حرکت کردیم من حیث المجموع الحمد لله خوش گذشت ترن هم آرام میرود تقریباً ساعتی سی و پنج کیلومتر راه میرود اغلب از رودخانه های کوچک میگذریم طرفین راه غالباً درخت کاج و درخت گلابی های کوچک که تازه شکوفه کرده بود درخت سفیددار و سایر درختها هم دیده میشود همینطور درین راه چون درواگن هستیم بانو کرها اغلب صحبت میکنیم و چون آدم متصل چیز تازه می بیند نمی تواند همه را ضبط کند و بنویسد من جمله گیلهای زرد و سفید زیادی سر راه بود و خیلی با صفا بود آمدیم تا رسیدیم بشهر (کاراکوتی) بقدر دو ساعت در گار کاراکوتی ترن توقف کرد کارت پستال خریدیم و بطهران نوشته فرستادیم روزنامه خریدیم سه چهار نفر بودی از ترن دیگر بیرون آمدند که بصیر السلطنه رسید و خندید از بس کشف بودند از خنده بصیر السلطنه بنا خنده ماند گرفت از خنده مازن و مردهائی که ایستاده بودند خندیدند بعد از آنجا هم رفیقیم جاهای طبیعی گلهای چه گلهای قدر تعریف بنویسیم کم است ندیم السلطان آمد قدری درس فرانسه خواندیم بعد شب آمدیم بگار



(سگس سر حما ما او کو دهان آت سب)

زرگی رسیدیم اسمش گاراو بزرگ بود در گاریباده شدیم قرق کرده رفتم گردش کردیم قیانی بود که آدم را میکشید مثلاً اینطور که آدم می رود روی سکو مانند کسی که زیر قبان تعیه کرده اند سه تا پول سیاه می اندازند توی سوراخی آنوقت عقربکی دارد حرکت میکند و روی عددی که اوزان را نوشته اند میاسند و وزن آدم را معین میکند ما خودمان را کشیدیم هشتاد و پنج کیلو گرام بودیم که تقریباً یک کیلو گرام دو بیست مثقال است بیست و هفت من تبر بز وزن ما میشود با سنگ هزار مثقال آذربایجان هفده من میشود جناب اشرف اتابک اعظم صد و یازده کیلو گرام بود قوام السلطنه یکصد و سی کیلو گرام بود اغاب همراهان خودشان را کشیدند قدری ایستادیم و بعد آمدیم توی واگن آقای آقا حسین روضه خواند حقیقتاً روضه خیلی خوبی خواند که کمتر با بخوبی روضه شنیده بودم بجای آقای بحرینو خالی بود بطوری آنها که نشسته بودند گریه کردند که گفتم آرام تر گریه کنید صد آنان در گار شنیده نشود و بعد خوابیدیم

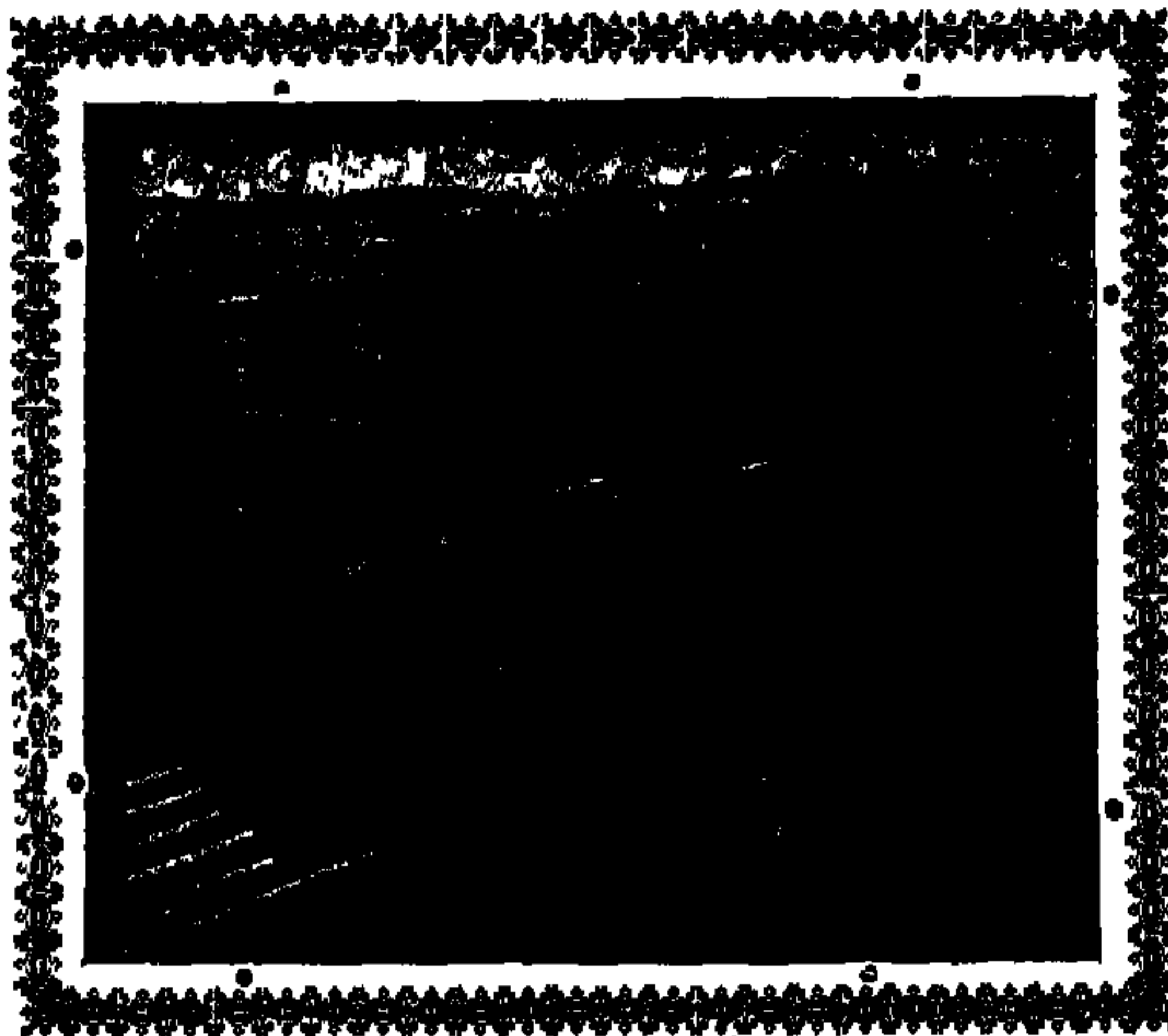
« () -- « () » شنبه هشتم صفر « () » « () »

صبح زود از خواب بیدار شدیم نماز خواندیم و دوباره خوابیدیم دیشب بواسطه سندر قان ترن خوابمان نبرد بخوابی بسلام افتاده بود بعد یک کعب خواب خوردیم و خوابمان برد سیخ که از خواب بیدار شدیم الحمد لله احوال من خوب بود چنان خوردیم رفتم سالون اطاق جناب اشرف اتابک اعظم دو سه تا لگراف از طهران آمده بود خوابیدیم بعد نمازها ما را خواندیم و قدری صحبت کردیم دو ساعت بظاهر مانده بگاری وین رسیدیم آقایان و شاگردان که آمده بودند درس بخوانند حاضر بودند دو ساعت در گار توقف است عند السلطنه عین السلطنه امین المملکت محسن خان پسر جناب اشرف اتابک اعظم پسر وزیر نظام پسرهای وزیر بقایا پسر علاء الدوله پسر دکتر محمد خان بود آقاها را بوسیدیم اظهار التفات فرمودیم بعد خواستیم برویم در شهر گردش کنیم کالسه که حاضر شد معاون الدوله دیده شد احتشام السلطنه بود بانها اظهار مرحمت فرمودیم بعد با جناب اشرف اتابک اعظم و عند السلطنه و عین السلطنه و بین السلطنه قدری صحبت کردیم و قدری در شهر گردش کردیم و دوباره آمدیم بگاری بقدر یک ساعت هم در گار معطل شدیم آقاها را باز دیدیم و انعامی بانها مرحمت فرمودیم رفتم به واگن ظهر ترن حرکت کرد قبل از اینکه بگاری برسیم از روی رودخانه دانوب گذشتیم هزار و سیصد ذرع عرض داشت و پل آهنی بزرگی روی او بسته اند که راه آهن از آنجا راه سرا بالادفت بدامنه کوه آلپ طرفین راه هم عمارت های بیلاقی است که ساخته اند آمدیم سرا بالا کوه ها همه جنگل است کاجهای سیاه رنگ و کاجهای سبزرنگ مثل بیسده معلق درختهای میوه بر از شکوفه آلبالو و گلابی و غیره است آمدیم از تونل زیادی گذشتیم بقدر بیست تونل بود یک تونل هفت دقیقه طول کشید تا راه آهن گذشت راه همه جا از توی دره و بغله های کوه می رود عمارت های تک تک ساخته اند باران هم متصل میبارید و درختها و سبزه ها را منفا کرده بود آمدیم در حقیقت تا کله کوه آلپ که برف تازه باریده بود و سفید شده بود و از نزدیک دیده میشد آمدیم از کله کوه سرازیر شدیم اینطرف کوه رودخانه پیدا شد کم آبش زیاد شد و رودخانه بزرگی شد

بقدرده فرسنگ همه جا کنار راه همراه بود کارخانهای کاغذسازی و کارخانهای چوب بری بسیاری کنار رودخانه ساخته بودند که بزور آب احداث الکتریک میکند و کاغذ میسازد بعد چند جا هم رودخانه آبشار پیدا میسازد خیلی خیلی قشنگ بود بقدری با صفا بود اطراف راه که آدم نمیخواست چشمش را بردارد می نگاه میکردیم تا شب شد شب را هم اغلب تماشا میکردیم مهتاب زده بود هزار و دویست و نود ذرع بالا آمده بودیم هوا هم خیلی سرد بود آنجاها که میرویم سنت خل است . با آنکه پنجاه روز از عید میگذرد مثل زمستان است درجه هفت درجه زیر صفر است بعد آقا سید حسین روضه خواند حالا هم دوسه ساعت از شب گذشته نشسته ایم صحبت میکنیم

(*) . . . (یکشنبه نهم صفر) . . . (*)

دیشب تا صبح خرابمان نمیرد سرم میرفت پائین پام میرفت بالا یا بعکس عین السلطان و صدق الدوله و اسمعیل خان تا صبح بیچاره ها مشت میزدند و من خوابم نبرد مظنه نزدیک های صبح خوابم برد مدبر خاستم نماز کردم بعد از نماز باریک قدری دراز کشیدم بعد از آنکه از خواب برخاستم باز سر بالا رفتم همه جا از دیشب تا حالا ترن از نزدیک برف میگذرد و کوه آلب است تمام جنگل است و شکر فواو درختهای کاج در کمرهای کوه بود که نه در پامانخی نه در قره داغ هیچ جا هیچ جا ندیده بودیم مثل راه شاه قاسم قره داغ است که راه آهن کشیده اند امروز از بیست و پنج تونل گذشتیم کوچک و بزرگ . بعد سر از رسیدیم آمدیم پائین تا رسیدیم بسر حد ایتالیا آنجا یک استاسیون بود که صورت اعلی حضرت فرانسوا ژرف امپراطور اطریش را بارش ساخته بودند . این سر حد اطریش اسمش سنت خل است . سر حد ایتالیا اسمش بن طباط است . ترن هم خیلی اذیت میکرد و تکان میداد اقلایست سی آبشار دیدیم که هر کدام از صد ذرع و دویست ذرع آب میامد پائین . آمدیم تا بسر حد رسیدیم ترن ایستاد پیاده شدیم رقبم توی کار جنرال و مهماندارهای ایتالیا با وزیر مختار ایتالیا که طهران بود و نظام الدوله ملکم خان وزیر مختار خودمان حاضر بودند اظهار التفات بانها فرمودیم . بعد از آنکه بارها مانرا بردند به ترن که از ایتالیا آورده بودند خودمان رقبم توی ترن ، بسیار ترن خوب و قشنگی است ساعتی چهل و پنج کیلومتر که قریب هشت و نه فرسنگ میشود بعضی از اوقات تا پنجاه کیلومتر میرفت . از آنجا راه دیگر سر از بر میشد طرفین راه تمام درختهای میوه و درختها متصل یکدیگر است مثل باغ که غیر محدود باشد تقریباً سی فرسنگ درسی فرسنگ باغ بود تمام یکپارچه اقلای زرد اقلای سفید درختهای مارونی های بزرگ کلفت و بلند بر از گل خیلی خیلی با صفا بود بعضی جاها هم دور باغ ها دیوارها از گچ و آجر بود . از رودخانه پلی گذشتیم سه دقیقه راه آهن از ری پل میگذشت نود و هفت چشمه داشت ، آمدیم تا یک زبانه بود بقدریم فرسنگ آمدیم توی دریا . بعد رسیدیم بکار شهر و نیز پیاده شدیم دسته موزیک بود زدند ، صاحب منصبان نظامی و غیره که حاضر بودند معرفی شدند ، لنگه های کوچک زیادی که بزبان ایتالیایی گندل میگویند حاضر کرده بودند سوار شدیم ما و جنرال مهماندار و وزیر دربار و امین



◀ این دورنمای از دهام شهر و نیز است که به شاه آمده اند در مقابل هوتلی که اعلیحضرت قدر قدرت اقدس هابونی
 (ارواح فداء منزل فرموده بودند بدست مبارک برداشته شد سنه ۱۳۲۰)



(ورود اعلیحضرت قدر قدرت اقدس هابونی ارواح فداء بشهر و نیز)



تصویری از تظاهرات مردمی در تهران در روزهای اخیر
 (تصویری از تظاهرات مردمی در تهران در روزهای اخیر)



(ورود علیحضررت قدرقدرت قدس هم بونی ارواح قدس مسیره)

دیگری بود که مأمورین ایران از جانب سلاطین صفویه با نجا آمده اند و هدایا آورده اند باینکه از دژها ملاقات کرده اند صورت آنها را ساخته اند مأمورین ایرانی عمامه دارند پرده خیلی بزرگ عالی است پرده های دیگر بانواع مختلف از حضرت عیسی است و بدار زدن حضرت عیسی و غیره و غیره پرده بزرگی بود جنگ با عثمانیهاست و صورت توب هم ساخته بود . این عمارت را در چهار صد سال قبل از این ساخته اند مثل این است که تازه از دست بنا بیرون آمده باشد سکه های قدیم از سلاطین قدیم بود همراه آنها سکه کردیم و قدری عکس اینجاها را که انداخته اند خریدیم و آمدیم به کلیسای سنت مارک صد و چهارده پله سیف السلطان شمر داز بالای عمارت بود تا پائین کلیسا کلیسای بسیار بزرگ عالی است کاسه فیروزه که شاه عباس هدیه فرستاده بود یکپارچه خیلی چیز خوبی است دیده شد یک قالی ابریشمی کار قدیم ایران بود همه را تماشا کردیم باران هم بشدت میبارید آمدیم منزل دندان فیل باشاخ کرگنی هم بود که تقریباً سه ذرع طول داشت تمام منبت یکپارچه خیلی چیز نفیسی بود تماشا کردیم حقیقتاً عمارت عمارت سلطنتی است که ساخته اند گویا مثل این عمارت از حیثیت پرده نقاشی در جاهای دیگر نباشد بعضی نقاشی ها هم در استوک کرده بودند که کج مصنوعی است در توی کلیسا دو ستون بود قسمی منبت کرده صورت آدم را بیرون آورده بودند که عقل حیرت میکرد میگفتند از بیت المقدس آورده اند شب را هم تا صبح باران میبارید شام در منزل خورده خوابیدیم

(*) — (سه شنبه یازدهم صفر) — (*)

صبح از خواب بیدار شدیم دیشب هم الحمد لله خوب خوابیدیم دست و رومان را شستیم نماز خواندیم دعاها مان را خوانده چای خوردیم امین حضرت آمد با او قدری صحبت کردیم . عکاسی را خواستیم کشتی هائیکه ایستاده بودند فرمودیم عکس انداخت باران هم نم نم میبارید و دور روز است متصل میباردندیم الساطان آمد تلگرافی بولیعبد کردیم که صد تومان به پسر آقا میرزا اتقی آقای مرحوم انعام بدهد بعد جناب اشرف اتابک اعظم آمد با اتابک قدری صحبت کردیم فرامین سلاطین صفویه که بدژهای وینه نوشته بودند آوردند دیدیم سیصد و پنجاه و شش سال قبل از این بود بعد کشیش های آرامنه بحضور آمدند یکی از آن کشیش ها هیکل ضربی داشت یک عرقین که سه انگشت طول و عرض داشت سرش بود آنها را راه انداختیم رفتند بعد رفتم پائین از دحام مردم خیلی زیاد بود رفتم بیدانی که دور آن تماماً دکان بود اولاً این میدان میدان بسیار وسیعی است بالا دور تا دور عمارت است زیر عمارت ها تمام دکان است این عمارت ها سابقاً مال دژها بوده و مشورتخانه و جای وزرا بوده است دکان را اغلب گردش کرده تماشا کردیم در یک دکانی شیشه را مثل ابریشم دراز و باریک میکردند و میکشیدند دراز میشد منجوق درست میکردند شیشه های رنگ رنگ دورش میگذاشتند مثل منجوقهای قدیم سکه دیده بودیم بعد رفتم به مغازه ها از مرمر مجسمه های بسیار خوب ساخته بودند از چوب هم مجسمه زیادی درست کرده بودند بعضی از مجسمه های مرمر حقیقتاً ممتاز بود و خوب حجاری کرده بودند مغازه های خیلی غریب اسبابهای بسیار نفیسی داشت از مبل اطاقها و



(جلوكايساي معروف شهر و نيزاست كه صدق الدوله و آقا سيد حسين خان مشغول دادن به كوتراهاستند سنه ۱۳۲۰)

اسباب روی میزآینه های بزرگ خوب هم داشت قدری گردش کردیم و بعضی اسبابها خریدیم و بعد آمدیم منزل بعد از نهار بقدر دو ساعت استراحت کردیم از خواب که بیدار شدیم نوکرها همه بودند جوهری آمده بود يك سنجاق جوهر خریدیم بعضی حسابها بود ترتیب آنها را هم باموتق الملك دادیم ساعت هشت هم شام خوردیم بعد از شام کشتی حاضر بود باید برم برویم نشستیم بکشتی بخار کوچک که حاضر کرده بودند بقدر سه ربع روی دریا آمدیم تا رسیدیم بگار طول این گاردویست ذرع و عرض آن چهل و پنج ذرع است حاکم شهر و جنرال مهماندار و غیره حاضر بودند دسته موزیک بود موزیک زدند و ترن حرکت کرد نظام الدوله ملکم خان هم باید که با ترن دیگر برم برود که قبل از ما حاضر باشد هوام امشب ابراست و گاهی هم میبارد ولی چندان عیب ندارد بعکس دیشب که طوری رعد و برق میزد که برق متصل بی در پی میزد و باران در کمال شدت میبارید الحمد لله هوای خوبی است آمدیم همینطور پیش خدمتها هم بودند صحبت می کردیم بعد آقا سید حسین روضه خواند و خوابیدیم

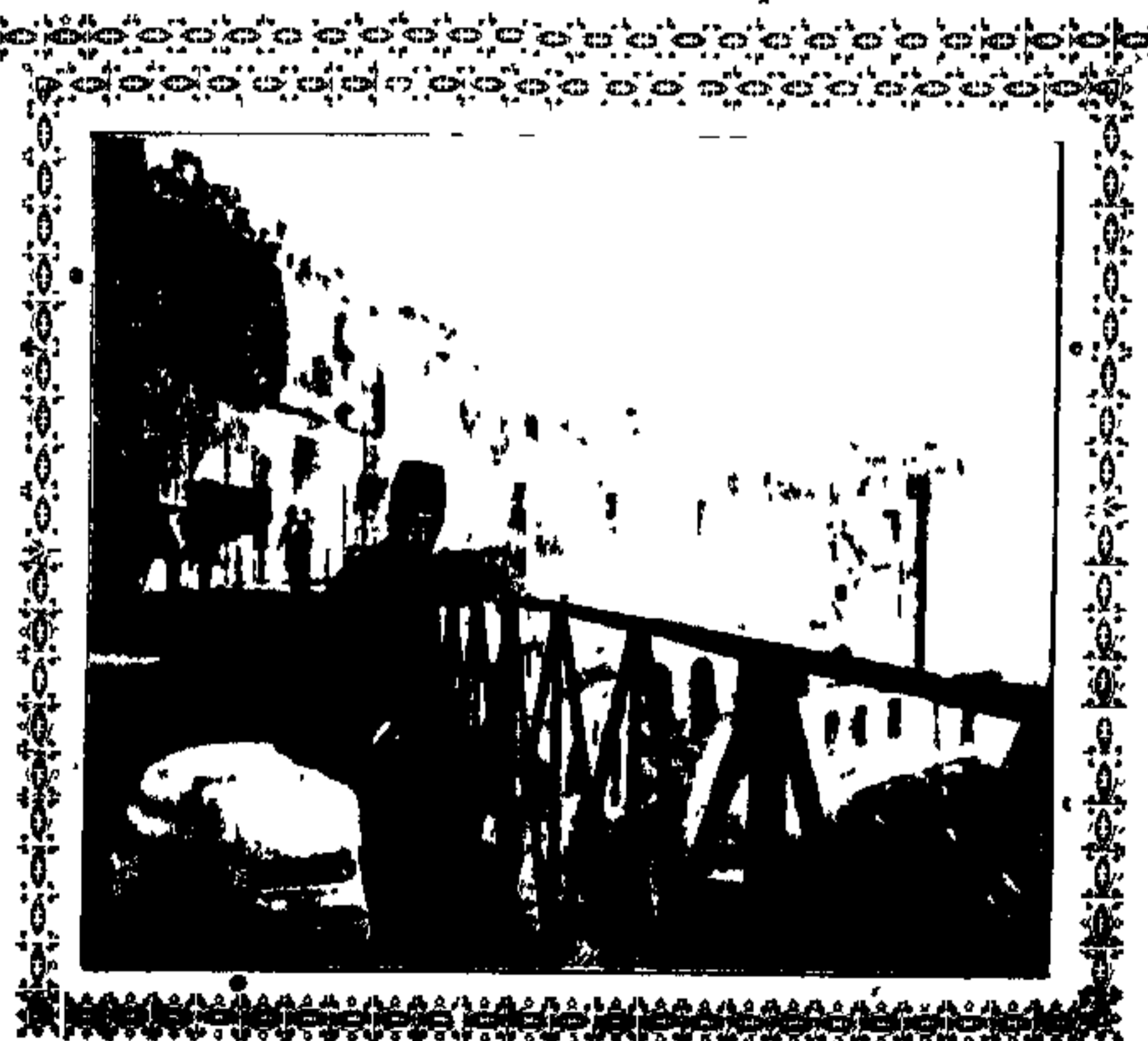
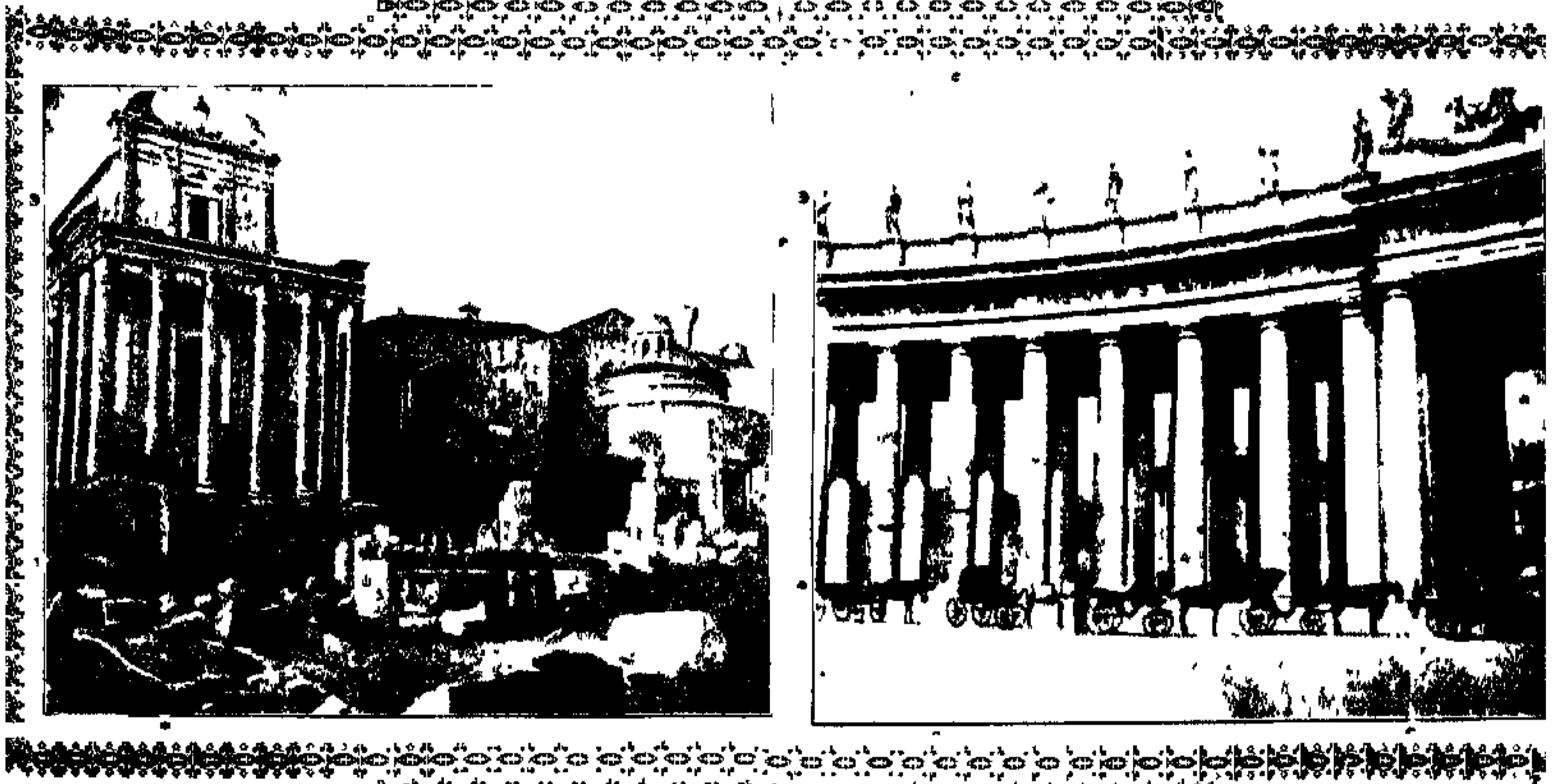
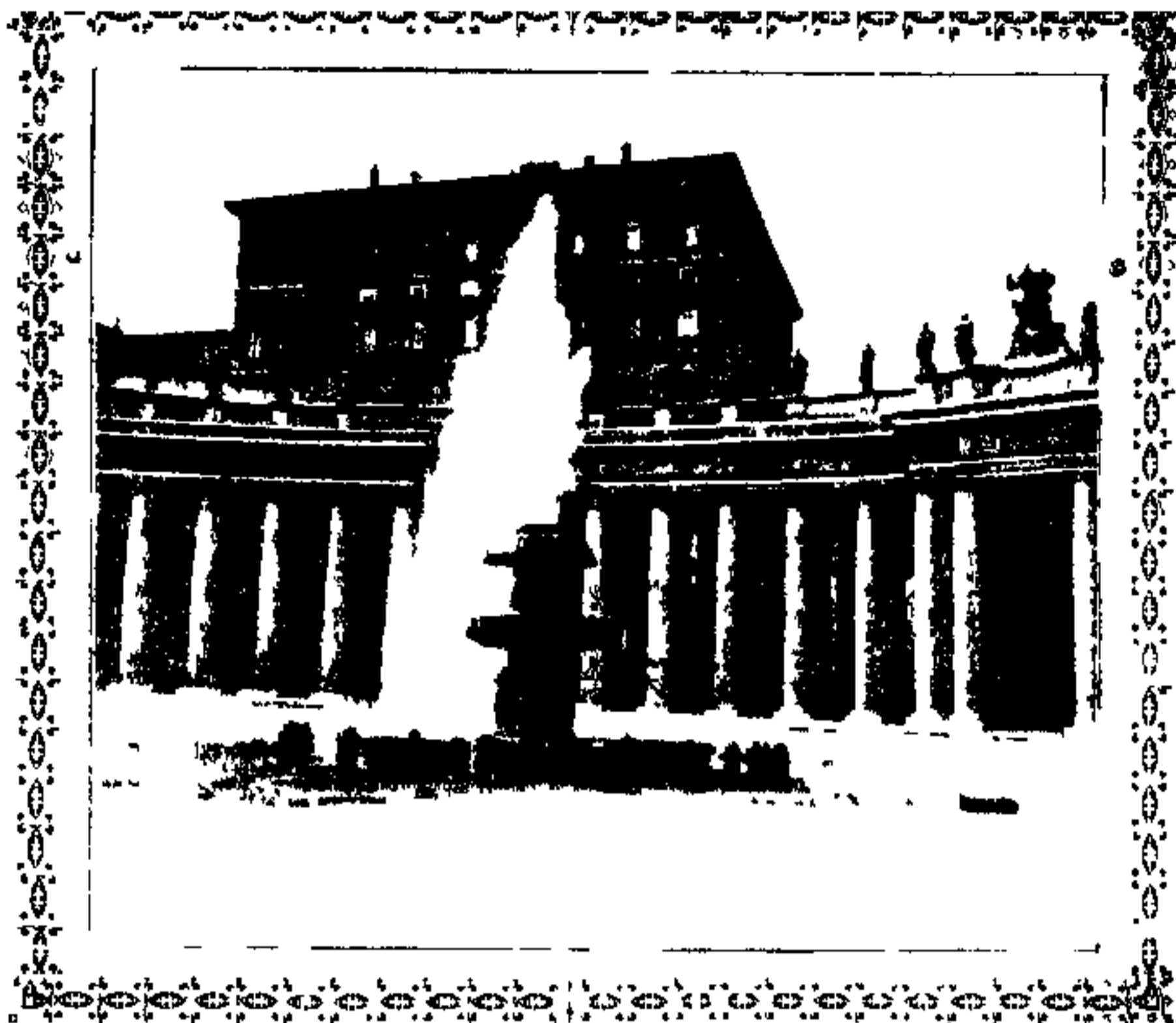
• (چهارشنبه دوازدهم) •

شب را در ترن ایتالیا استراحت فرمودیم . صبح از خواب بیدار شدیم ترن هم در کمال سرعت حرکت میکرد نصف شب هم بسیار تند حرکت میکرد . از خواب که برخاستیم فرمودیم ترن قدری آهسته برود در هر صورت امروز ترن ما بسیار سرعت حرکت میکند ساعتی چهارده فرسخ راه طی میکند و خیلی مارا خسته کرده . حالت ترن امروز مثل ترن پیرارسال راه کنتراکسویل است . بالجله بعد از ادای فریضه و قرائت قرآن مجید و دعوات . جناب اشرف اتابک اعظم را بحضور خاستیم و قدری صحبت فرمودیم او هم برگرام ورود امروز ما را به (رم) مرض میرسانید و ترتیب اینکه داده شده بود عرض میکرد . بعد نهار خاستیم در ساعت یازده که يك ساعت بظاهر مانده است نهار خوردیم . و بعد از ظهر وارد رم میشویم . ترن هم در کمال سرعت میرفت . تا دو ساعت و نیم بعد از ظهر که قرار شده بود وارد گار راه آهن رم شدیم . اعلیحضرت پادشاه ایتالیا و خانواده سلطنت و وزرا و جنرالها تمام آدرگار حاضر و ایستاده بودند و منتظر ورود ما بودند . ما هم باجناب اشرف اتابک اعظم و وزیر دربار و سایرین از ترن پیاده شدیم . با اعلیحضرت پادشاه دست داده از جلوسریاز گذشتیم . بعد پادشاه همراهان خود را معرفی کرده ما هم ملتزمین را تمام معرفی کردیم . بعد از آن کالسه حاضر بود من و پادشاه و پسر عموی پادشاه و جناب اشرف اتابک اعظم در يك کالسه نشسته سایر ملتزمین هم مرتباً سوار کالسه های درباری شده عقب سر ما آمدند تا بسمارت سلطنتی وارد شدیم ، از اول گارتا سمارت از دو طرف خیابانها سر باز ایستاده بود . تشریفات خوبی بعمل آورده بودند . پادشاه خیلی خوش رو و خوش خلق و خوش حالت است . وقتی که بسمارت سلطنتی رسیدیم اعلیحضرت ملک که با تمام همراهان خودشان حاضر بودند ملاقات کردیم او هم تمام اجزای اتباع خودش را معرفی کرد . پادشاه و ملکه بمنزل

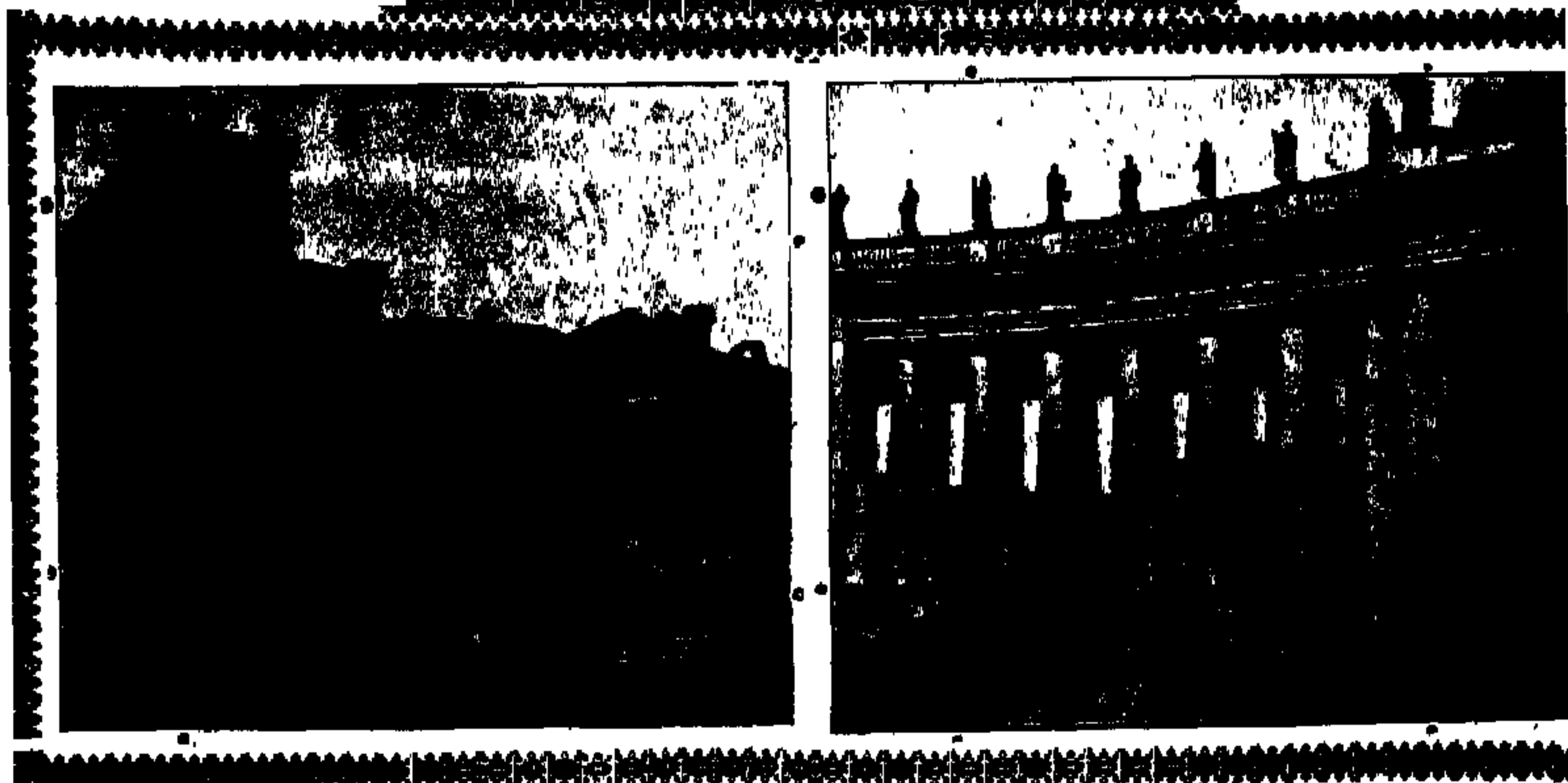
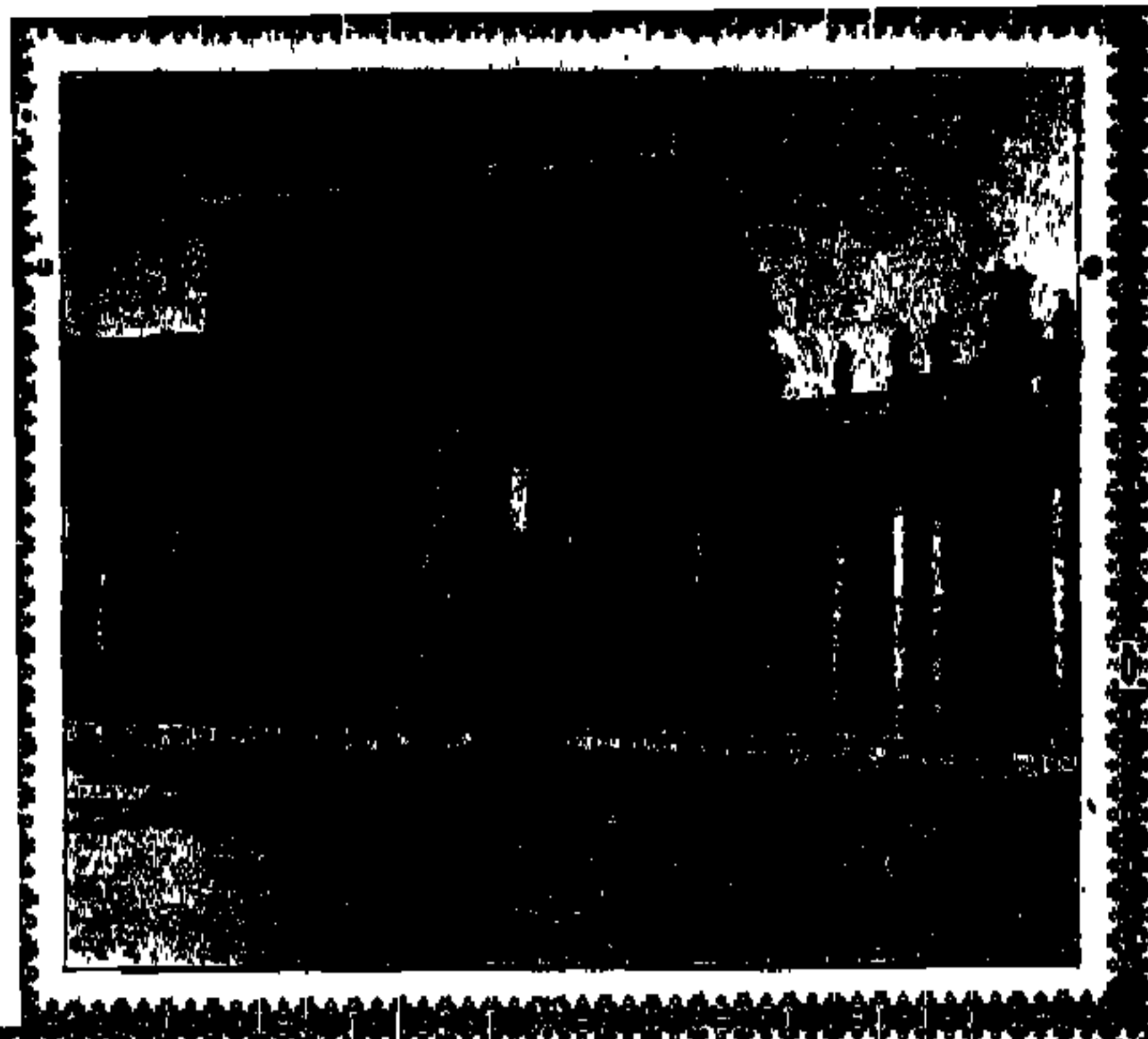
خودشان رفتند ما هم بقدر يك ربع ساعت راحت شدیم . باتفاق جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر در باره باز دید
رفته پادشاه را باز دید کرده مراجعت بمنزل نمودیم . از يك گاری عبور کردیم
که تقریباً چهار صد قدم طول داشت . عمارت بسیار مجلی را دیدیم بعضی فواره ها
دیدیم که از اطراف باریک و در وسط قطرش زیاده تر بود و بهوا میرفت و همچنین از چشم
و گوش و کله بعضی مجسمه های اسب و غیره بطور فواره آب بیرون میامد و خیلی چیزهای تماشائی ملاحظه
شد باغ خوبی دیدیم که از درخت شمشاد مثل دیوار بقدر سه ذرع ارتفاع داشت سه ساعت بغروب مانده
فراغت حاصل کردیم خیلی خسته شده بودیم قدری استراحت فرمودیم از خواب هم که بیدار شدیم
کسالت باقی بود نماز خواندیم قدری بیرون هارا تماشا کردیم رفته رفته الحمد لله احوالمان خوب شد و بکلی
رفع کسالت گردید دیشب و امروز هم از تونل های متعدد گذشتیم میگفتند شب از تونل زیادی گذشته بودیم
سی چهل تونل بوده است امروز هم تا ورود برم تمام صحرا ها که میگذشتیم یا حاصل بود یا باغ سبز و خرم
در اینجاها قاطر و الاغ را دیدیم بکالسه بسته بودند اسب های خوب هم بود برعکس و نیز که هیچ اسب
و قاطر و غیره ندارد و تمام باطراده حرکت میکنند نعل اسب هارا در اینجا دیدیم برگردانده بودند از جلو
قدری روی سم آورده بودند که اگر بنگ بخورد سم محفوظ بماند اسب های (زاندارم) هارا
اینطور دیدیم و بسیار خوب اسبائی بودند

« () — « () * * * * * پنجمین سیزدهم صفر * * * * * () — « () »

صبح از خواب بیدار شدیم نماز و تمقیات را خوانده و ثنای خدارا بجای آوردیم بعد از صرف جانی جناب اشرف
اتابك اعظم شرفیاب شده مطالبی که داشت بعرض رسانید و قدری صحبت فرمودیم لباس نظامی پوشیده حاضر شدیم
که باید امروز قبل از نهار دو ساعت بظهر مانده بمیدان مشق برای سان قشون برویم اول پادشاه بمنزل ما آمده قدری
نشسته باهم صحبت کردیم جناب اشرف اتابك اعظم هم بودند نشان اقدس بایشان داده جلوتر از ما پادشاه بمیدان مشق رفتند
قدری که گذشت ملکه آمده بایشان هم قدری صحبت نموده نشان آفتاب هم بایشان دادیم و باتفاق در يك کالسه نشست
بمیدان رفتیم همراهان هم در کالسه های دیگر عقب سر ما آمدند و ارد میدان شدیم پادشاه با جمعی از سرکردگان بزرگ
سواره باحالت نظامی ایستاده بودند و ما بملکه در همان کالسه که بودیم تمام صفوف قشون را گردش کرده از جلواتها
گذشته احوال پرسیدیم از آنها میگردیم بعد از آن دفیله کرده و خوب مشق کردند تقریباً ده هزار قشون حاضر میدان بود
فوج شاسور بقدم دو دفیله کردند سواره و توپخانه بطور حمله حرکت میکردند چهار باطری هم توب بود اگر چه
قدری دور بود ولی همچو بنظرمان آمد توپهاشان به بر بود و مثل احاسیوس اطریش بود دو بالون هم هوا کردند که
بقوه گاز بود و باسیم بسته بودند در یکی دو نفر و در دیگری یک نفر نشسته بودند بالای سر قشون در حرکت بود و زیاد



(عکس کلیسای معروف و خرابه‌های شهر رماست غلام‌خانم‌زاد ابراهیم ۱۳۲۰)



(فکس کلبسای سرول و خرابه‌های شهر روم است غلام‌خان زادا براهم ۱۳۲۰)

از دو بست ذرع ارتفاع نداشت اینها مخصوص نظام است که در موقع محاصره اگر ضرورتی پیدا شود بوسیله این بالونها داخل و خارج شوند آیا بالون هم در آن موقع سالم بمقصود مقصود خود برسد یا خیر ، مثل این بالون را در سفر اول فرنگستان خودمان در وینه دیده بودیم قانونیکه داشت این است وقتیکه آن بالون به وارفت دیگر پائین نیامد تا اینکه یکی دو روز دیگر تلگر آفا خبر داده بودند که درست بود پست پائین آمده است . بالجمله وقتی که دقیقه قشون تمام شد بمنزل مراجعت کردیم بعد از صرف نهار استراحت شد چهار ساعت بغروب مانده بود که برای گردش و دیدن بعضی خانها و تماشای بناهای قدیم رم رفتیم در کالسه که جناب اشرف آتابک اعظم و امیر بهادر جنگ و جنرال مهماندار بود رفتیم بکلیسای معروف به پانتن . این کلیسا پانزده سال قبل از میلاد حضرت عیسی معبدی بنا شده است چهل و پنج ذرع عرض کلیسا است تقریباً شصت الی هفتاد ذرع ارتفاع او است دوازده ستون مرمر دیدیم که هر یک دوازده ذرع ارتفاع داشت از انجبار قدیم بسر قبر پدر پادشاه و دست گلی گذاشتیم کتابچه هم در آنجا بود اسم خودمان و تاریخ ورود خودمان را بر م در آنجا نوشتیم از کلیسای بیرون آمده بعضی کلیساهای دیگر را نیز دیده تماشا کردیم تا آمدیم بسر بناهای قدیم که از قیصره مانده بود (کولیزه) که تیار قیصره رم بوده است (و فرم) که مجلس شای رم بوده است همراه تماشا کردیم با جناب اشرف آتابک اعظم محبت میکردیم و تعجب داشتیم از وضع دنیا و بسیار متأسف شدیم که آن قیصره و کوان عیش و نوشها که در این عمارت ها میکردند چه شد و کجا رفتند فردوسی خوب میگوید (۵)

(کجا آن سواران بیدار بخت) (کجا آن بزرگان باتاج و تخت)

(همه خاک دارند بالین و خشت) (خنک آنکه جز تخم نیکی نکشت)

همه جا را ملاحظه کردیم بعضی جاها بکلی خراب و منهدم شده و بعضی جاها باقی بود که این شعر بخاطر مان آمد از برای جناب اشرف آتابک اعظم خواندیم

(کاخی که دیدم چون ارم) (خرم تر از روی صم) (دیوار او پنم بجم) (مانده پشت شمن)

● تماشای بوالعجب ● حال آوریده بی سبب ● گوئی در بندای عجب ● بر تن زحیرت پیرهن ● جناب اشرف آتابک اعظم از این مناسب خوانی خیلی تحسین و تمجید کرد ما خودمان نیز حفظ کردیم از این مناسب خوانی که در این موقع و مقام متذکر این اشعار شدیم بعد از ملاحظه تمام اینها مراجعت بمنزل نمودیم خلاصه آمدیم بمنزل یک نفر جوهری اسباب جوهر آورده بود چند پارچه هم از آنها برداشته ایم بعد صرف چائی شد صدر اعظم دولت ایتالیا شرفیاب شده پیر مردی است باهوش و زکات و خیلی عالم و فاضل و با اطلاع از علم قانون هم گویا سر آمده است قدری با او محبت کردیم آدم خوبی است تمثال خودمان را با او دادیم بسیار متشکر شد موقع شام رسید پادشاه پیرلس همزاده خود با تمام وزرا با طاقی ما آمدند جناب اشرف آتابک اعظم و سایر ملتزمین ما هم بودند تمثال خودمان را به پیرلس داده با طاق پادشاه بسر میز رفتیم که مهمانی رسانی بود شام خوردیم بعد از شام با طاق خودمان آمدیم آقا سید

حسین روضه خواند بعد خوابیدیم

§۰۰ — (جمعه چهاردهم صفر) §۰۰ — §۰۰

صبح از خواب برخاستیم نماز و دعاهای معمولی خودمانرا خواندیم صرف جانی شد امروز سه ساعت بظهور مانده باید به مانور برویم اعلیحضرت پادشاه قبل از ما بیدان رفته بودند ما هم در ساعت معین حرکت کردیم در کالسکه که ما نشسته بودیم جناب اشرف اتابک اعظم وزیر دربار و جنرال مهماندار بود سایر همراهان ما هم مرتباً از عقب سر میآمدند از میان شهر مسافت زیادی طی کردیم تا بخارج شهر رسیدیم از خارج شهر هم تا میدان مسافت زیادی بود از فراریکه عرض کردند از شهر تا میدان مانور دو فرسخ راه است که در حقیقت امروز ایاباودها با چهار فرسخ رفته بودیم. اگر چه حافظ خدا است و توکل باو داریم و همیشه باین اذکار متذکریم توکلت علی الله فهو حسبنا نعم المولی و نعم النصیر و والله خیر الحافظین است ولی در ظاهر امروز در راهها و معبرها بویاس زیادی گذاشته بودند و فتنه بیدان رسیده اعلیحضرت پادشاه با تمام سرکردگان حاضر بودند از پذیرائی های فوق العاده اعلیحضرت شاه کمال امتنان را داریم و بسیار بخوش میگذرد حاصل این مانور این است که یک دسته قشون بطور ضرورت از یک رودخانه بسیار بزرگی بل قوری ساخته سه فوج و یک باطری توپخانه از آنجا عبور میکنند ما هم در سمت قشون مدافعه ایستاده و واقع شده بودیم جای مانور از هر حیث مناسب بود دره و تپه زیادی دارد محض سنگر و حرکت قشون از دو طرف خیلی خوب است. مانور آنها هم مثل مانورهای ما است. الحاق بسیار خوب مشق کردند از هر جهت قابل تمجید و جای تحسین داشت اعلیحضرت پادشاه هم پیش ما بودند و فتنه ما ترتیب و وضع تانک تیک را به جنرال مهماندار بیان میکردیم. اعلیحضرت پادشاه و تمام رؤسای قشون که حاضر بودند از این بیانات ما اظهار خوشوقتی میکردند مانور هم خیلی طول کشید از هر باب قابل توجه بود همان بالون نظامی دیروز را در این میدان هم هوا کرده بودند و در همه جا بالای سر ما بود تا از میدان مراجعت کردیم اعلیحضرت پادشاه روی صکر د بمهندس الممالک که خوب است شمارا در بالون هوا بفرستیم ما هم همینطور حکم فرمودیم خلی از سر د نبود فوراً بالون را پایین آوردند مهندس الممالک را سوار کرده ما هم با اعلیحضرت پادشاه تا موقع بالا کردن بالون برای نماشانه ایم که بیشتر از صد قدم میشود و فتنه بالون هوا رفت از اینکه قوه بالون را کم کرده بودند بقدر بیست سی ذرع بالا رفته پایین آمد بالون ها تلذن هم دارد امروز الحمدالله خیلی خوشگذشت بعد از تمام شدن بالون پادشاه خدا حافظی کرده بمنزل آمدیم. در بین راه دو گاو بسیار بزرگ که شاخهای بسیار بلند داشت بیک عمده بسته بودند بقدر پنج شش خروار یونجه تر بار داشت که قابل ملاحظه بود خلاصه یکساعت بعد از ظهر بمنزل مراجعت کردیم نهار صرف کرده خیلی خسته شده بودیم استراحت کردیم چهار ساعت بغروب مانده هم مدعو هستیم به گاردن پارکی این انظار انگلیسی است که وضع و اصطلاح شده به باغی که در آنجا جانی و عصرانه صرف میشود وزن و مرد جمع شده تفریح میکنند